



# Sagor för barn på svenska

[berattelser.se](https://berattelser.se)

آنسی و جرد

Skriwen av: Ghanaian folktale

Illustrerad av: Wiehan de Jager

Översatt av: Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-e Danesh Library)

e Danesh Library)

Denna saga kommer från African Storybook

([africanstorybook.org](https://africanstorybook.org)) och vidarebefordras av

Sagor för barn på svenska (<https://berattelser.se/>),

som erbjuder sagor på många språk som talas i

Sverige.

Detta verk är licensierat under en Creative Commons

Erkännande 3.0 Internasjonal Licens.

<https://creativecommons.org/licenses/by/3.0/deed.sv>

آنسی و جرد



✎ Ghanaian folktale

👤 Wiehan de Jager

📖 Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-e Danesh

Library)

😊 dari

|| nivå 3





در زمان‌های خیلی خیلی قدیم مردم هیچ چیزی نمی‌دانستند. آن‌ها نمی‌دانستند که چطور محصولات کشاورزی را بکارند، یا چطور ابزارهای فلزی بسازند. خدای نیامه در آسمان‌ها عالم به همه‌ی دنیا بود. او تمام این دانش را در یک کوزه‌ی سفالی، امن نگه داشته بود.



کوزه شکست و به چندین قسمت روی زمین خرد شد. آن خرد برای همه آزاد بود که بتوانند از آن استفاده کنند. و آن این بود که مردم یاد گرفتند که چگونه کشاورزی کنند، تکه تکه بیافند، ابزارهای فلزی بسازند و تمام چیزهای دیگر که مردم می‌دانند چطور انجام دهند.

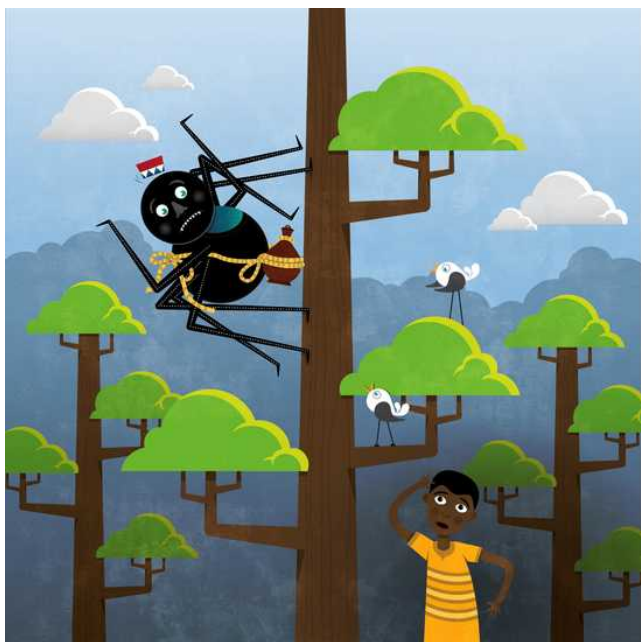
هتخان انگيز بوندا

سفالې نگاه مي كړد، يک چيز جديد ياد مي كړف. ايرن ختلي  
به آنايسي هديه دهد. هر نار كه آنايسي به داخل كوزلې  
يك روز، خدای نيامه تصميم كړف كې ايرن دانش و خرد را

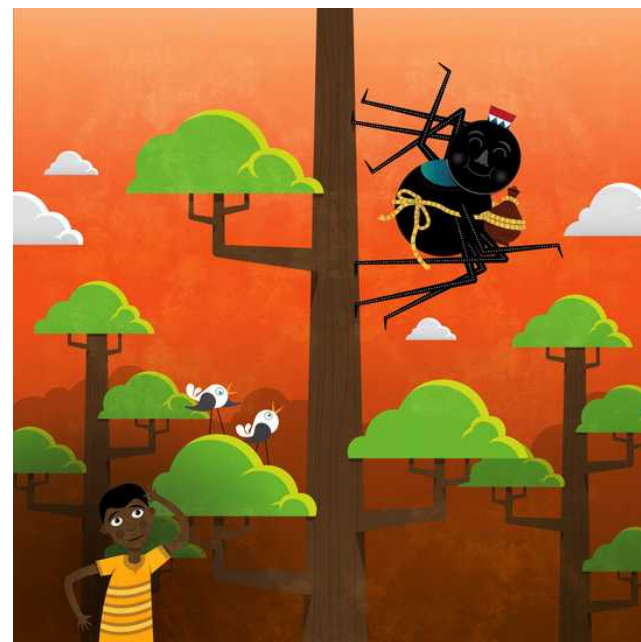


تجارتاندا پتتېر نه درخت در لاي نا لاي را از سفالي سقاي كوزلې آ  
كه ختلي يا ختلي بوندا تصميم كړف ايرن ايرن ختلي آنايسي بوندا  
ير نا هوش نا من از من ايرن ايرن اولي و اولي ايرن ايرن ايرن ايرن ايرن  
كه هستم كه من كرم كه من فكر كه من فكر كه من فكر كه من فكر  
در يك چشم نه هم زدن نه لاي نا لاي درخت رستيد. ولي سشس





آنانسی حریص با خودش فکر کرد که "من می توانم این کوزه را در بالای یک درخت بلند امن نگه دارم. سپس می توانم همه ی آن را فقط برای خودم نگه کنم!" او یک نخ بلند به دور کوزه پیچاند و آن را به دور شکم خود بست. او شروع به بالا رفتن از درخت کرد. ولی بالا رفتن از درخت سخت بود، چون کوزه مدام به زانویش می خورد.



تمام این مدت، پسر جوان آنانسی زیر درخت ایستاده بود و آنانسی را تماشا می کرد. او گفت، "اگر کوزه را به پشتت بسته بودی بهتر نبود؟" آنانسی سعی کرد کوزه ی پر از خرد را به پشتش ببندد، و واقعا خیلی آسان تر بود.